به مناسبت 16 آذر ماه؛ روز دانشجو: علم رهایی بخش است

زیدآبادی، احمد

نخستین جرقه‏های مخالفت با سلطه‏ی کلیسا در اواخر قرون وسطی از سوی دانشمندانی زده شد که کشفیّات‏ علمی آن‏ها با آموزه‏های سنّتی مدعیان‏ رسمی دین مسیح ناسازگار درآمد.

این دانشمندان،برخی همانند جردانو برونو،به آتش کین ارباب کلیسا تن دادند و خاکستر شدند،امّا حاضر به کتمان حقیقت‏ نشدند.برخی نیز گالیله،شکنجه و آتش را تاب نیاوردند و درحالی‏که در دل به‏ حقّانیت کشفیّات تازه‏ی خود معتقد بودند، برای گریز از مرگ،در دادگاه تفتیش عقیده، گردی زمین را انکار کردند،چرا که‏ می‏دانستند به زودی عصری فرا خواهد رسید که تمامی منظومه‏ی فکری کلیسا را زیر و زبر خواهد کرد،بی‏آن‏که‏پرداخت هزینه‏ی‏ سنگینی لازم آید.آن عصر به سرعت فرا رسید:عصر روشنگری!

در عصر روشنگری،عقل مقامی ممتاز به دست آورد و چنین تصور شد که تمامی‏ کائنات تابع قانونمندی‏های معیّنی هستند و عقل قادر به کشف و شناخت همه‏ی‏ آن‏هاست.از این رویکرد،علم جدید زاده شد و تکنولوژی را در پی آورد.هرچند که در گذر زمان،محدودیت‏های عقل آشکار شد و «قانونمندی»در عرصه‏ی حیات فردی و اجتماعی بشر با تفسیرهای پیچیده و غامضی روبه‏رو گشت،امّا یک چیز هم‏چنان‏ «اعتبار»خود را حفظ کرد و آن لزوم آزادی‏ تعقل برای حرکت در جهت هر نوع پیشرفت‏ و به‏روزی زندگی بشر بود.

عقل پدیده‏یی شکاک و بی‏ملاحظه‏ است،به همه جا سرک می‏کشد،همه چیز را مورد نقد و پرسش قرار می‏دهد و حریم‏ کسی یا چیزی را رعایت نمی‏کند،حتا حریم‏ خویش را؛از همین روست که برای نقد عقل و سنجش محدودیت‏ها و میزان اعتبار آن هم،به ناچار باید به خود عقل متوسل‏ شد!بدین لحاظ،عقل محدودیتی در حوزه‏ی‏ کنج‏کاوی‏های بی‏پایان خود به رسمیّت‏ نمی‏شناسد و برای تجلّی خود نیاز به آزادی‏ کامل دارد.از آزادی عقل،علم جدید زاده‏ شده و زندگی امروز بشر نیز یکسره بر پایه‏ی علم و دستاوردهای فنی و تکنولوژیک آن سامان یافته است.

در دنیای مدرن،مرکز تولید و ترویج‏ علم دانشگاه است؛جایی که جوانان با ماهیّت نقاد عقل و ذات شکاک آن آشنا می‏شوند و درصدد به کارگیری آن در سطح‏ جامعه برمی‏آیند.

در یک جامعه‏ی باز که آزادی عقل، یعنی امکان تشکیک و تردید در باورهای‏ «سنگواره»شده‏ی جامعه فراهم است، جامعه‏ی دانشگاهی برای بیان آرا و دیدگاه‏های علمی و انتقادی خود با مانع‏ روبه‏رو نمی‏شود و از همین رو،تعاملی‏ منطقی بین دانشگاه با جامعه و دولت پدید می‏آید.امّا در جامعه‏ی بسته که چون و چرا درباره‏ی اعتقادات رایج و به پرسش گرفتن‏ شیوه‏های حکومت‏داری جرم تلقی می‏شود، دانشگاهیان یا به کتمان آرا و عقاید خود مجبور می‏شوند،یا به ابهام‏گویی و نمادپردازی و رازورزی پناه می‏برند و یا این‏که ساختار بسته‏ی محیط پیرامون خود را به چالش می‏طلبند.از مورد آخر است که‏ پدیده‏یی به نام«جنبش دانشجویی»خلق‏ می‏شود.

جنبش دانشجویی محصول فضای‏ مسدود سیاسی و نخستین خواسته‏اش، امکان طرح آزاد آرا و عقاید و یا به عبارتی‏ همان آزادی تعقل است.

در اجتماعی که این آزادی نهادینه باشد، جنبش دانشجویی صبغه‏ی صنفی پیدا می‏کند و به‏ندرت رنگ و بوی سیاسی به‏ خود می‏گیرد و اگر هم در شرایط خاصی‏ مانند جنبش دانشجویی فرانسه در سال‏ 1968،جنبه‏ی سیاسی پیدا کند،به صورت‏ حرکتی تندروانه و رادیکال و در نهایت عقیم‏ و بی‏ثمر درمی‏آید.در مقابل،در جامعه‏یی که‏ آزادی فکر به رسمیّت شناخته نمی‏شود، ایدئولوژی‏زدایی از جنبش‏ دانشجویی ایران که عده‏یی‏ آن را آفت این جنبش قلمداد می‏کنند،باعث بازگشت‏ جنبش دانشجویی به ماهیت‏ آزادی‏طلبانه‏ی خود شده‏ است،زیرا دانشجو به معنای‏ جوینده‏ی علم،رسالتی‏ مقدس‏تر از پاس‏داشت‏ حرمت آزادی تعقل ندارد و چون این امکان فراهم‏ آید،دیگری نیازی به«جنبش‏ دانشجویی»در قالب‏ سیاسی و مبارزاتی آن‏ نخواهد بود.

«جنبش دانشجویی»خواه ناخواه ماهیت‏ سیاسی به خود می‏گیرد و بنا به ضرورت‏ رادیکال می‏شود،رادیکالیسمی که جامعه آن‏ را موجه می‏شمارد.

آن‏چه گفته شد،فقط توجیهی منطقی و در عین حال انتزاعی از جنبش دانشجویی‏ بود،امّا چیزی که در عمل اتفاق می‏افتد، سیطره‏ی ایدئولوژی‏های«باب روز»بر جنبش‏های دانشجویی‏ست.این ایدئولوژی‏ها معمولا از خواست تحقق آزادی تعقل فراتر می‏روند و تشکیل جامعه‏یی آرمانی را وعده‏ می‏دهند.

پس از جنگ جهانی دوم و بویژه با آغاز جنگ سرد،نوعی ایدئولوژی چپ‏گرایانه که‏ هدفش تأمین برابری اقتصادی افراد جامعه‏ و رهایی جهان سوم از سلطه‏ی‏ «امپریالیسم»بود،بر سراسر جنبش‏های‏ آزادی‏بخش دنیا،خصوصا جنبش‏های‏ دانشجویی سلطه پیدا کرد.این ایدئولوژی‏ که عموما توسط روشنفکران چپ‏گرای اروپا، امریکا و امریکای لاتین،تئوریزه می‏شد، بر پایه‏ی«نظریه‏ی وابستگی»استوار شده‏ بود.طبق نظریه‏ی وابستگی،علت اصلی‏ شکاف بین جهان پیشرفته و جهان‏ عقب‏مانده مبادله‏ی نابرابر بین این دو قطب‏ تصور می‏شد.قطب پیشرفته یا همان‏ کشورهای متروپل،خون قطب عقب‏مانده یا همان کشورهای پیرامون را از طریق خرید ارزان مواد خام و فروش گران محصولات‏ صنعتی-مبادله‏ی نابرابر-می‏مکید و بدین وسیله یکی روز به روز فربه‏تر و دیگری‏ پی در پی ضعیف‏تر و نحیف‏تر می‏شد.این‏ تزریق خون از طرف ضعیف به طرف قوی‏ توسط طبقه‏ی«بورژوازی کمپرادور»در کشورهای پیرامونی صورت می‏گرفت.این‏ طبقه که منافعش هم سو با«امپریالیسم» بود،عامل اصلی تداوم«وابستگی»کشور فقیر به غنی و توجیه‏گر استثمار دائمی‏ طبقات زحمت‏کش جامعه به نفع‏ سرمایه‏داری جهانی به شمار می‏رفت.راه‏ خلاصی از عقب‏ماندگی-که به عقب‏ نگه داشتن تعبیر می‏شد-چیزی جز قطع وابستگی به نظام سرمایه‏داری جهانی‏ از راه یک انقلاب سیاسی و سرکوب و نابودی بورژوازی کمپرادور از طریق یک‏ جنبش طبقاتی نبود.

این تفکر بر جنبش دانشجویی ایران در تمام سال‏های پس از کودتای 28 مرداد 1332 مسلط بود و نخستین حرکت‏ دانشجویی نیز که در 16 آذر 1332 در اعتراض به ورود ریچارد نیکسون،معاون‏ رییس جمهور امریکا،به ایران صورت گرفت‏ و سبب خونین شدن چهره‏ی دانشگاه تهران‏ شد،متأثر از همین نظام فکری بود.بدین‏ ترتیب،«مبارزه با امپریالیسم و ایادی داخلی‏ آن»به شکل مهم‏ترین هدف جنبش‏ دانشجویی در دوران حکومت محمّد رضا پهلوی درآمد،هدفی که نهایتا تصور می‏شد با انقلاب بهمن 1357 محقق شده است.

پس از انقلاب نیز محرک اصلی فعالیت‏ سیاسی دانشجویان همان شعار مبارزه با امپریالیسم و حمایت از طبقات زحمت‏کش‏ در برابر طبقه‏ی بورژوازی خصوصا بورژوازی‏ کمپرادور بود.در این دوران،دانشجویان‏ چپ‏گرا،برای بیان اهداف خود از همان‏ ادبیات رایج در گفتمان چپ جهانی استفاده می‏کردند،امّا دانشجویان مسلمان متأثر از بیان خاص آیت اللّه خمینی،برای پیگیری‏ همان اهداف،ادبیاتی کاملا متفاوت را به‏ خدمت گرفتند به طوری که واژه‏ی«استکبار» به جای«امپریالیسم»نشست،«کاخ‏نشینان‏ و مستکبران»جای«طبقه‏ی سرمایه‏دار بورژوا»را گرفت و«محرومین و مستضعفین»هم به جای«طبقه‏ی کارگر و زحمت‏کش»به کار رفت.در آن دوره،آن‏چه‏ برای دانشجویان سیاسی با گرایش‏های‏ مختلف اعتقادی اهمیت داشت،این بود که‏ ثابت کنند از سایر رقبای خود ضدّ امپریالیست‏تر و ضدّ سرمایه‏دارترند،زیرا چنین ضدّیتی،در جامعه‏ی انقلابی برای‏ (به تصویر صفحه مراجعه شود) آن‏ها تولید مشروعیت می‏کرد.همین نوع‏ رقابت‏ها نیز نهایتا به اشغال سفارت امریکا در 13 آبان 1358 منجر شد.

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و ظهور موج تازه‏یی از انقلاب‏های دموکراتیک‏ در اروپای شرقی،تئوری وابستگی به همان‏ میزان که اعتبار جهانی خود را از دست داد، از ذهن و اندیشه‏ی دانشجویان ایرانی نیز رخت بربست.دانشجویان به تدریج از ایدئولوژی مسلط بر ذهن اسلاف خود فاصله‏ گرفتند و متأثر از فضای تازه‏ی جهانی، اهداف دیگری برای خود طراحی کردند که‏ مهم‏ترین آن خواست دموکراسی و آزادی‏ بود.این خواست چنان پرجاذبه و قدرتمند بود که توانست بار دیگر جنبش دانشجویی‏ به محاق رفته‏ی ایران را زنده کند و به صورت نیرویی بالنده و تأثیرگذار در عرصه‏ی سیاست کشور درآورد.

پدیده‏ی دوم خرداد 1376 و چند سال‏ پرشور پس از آن،در درجه‏ی نخست‏ مرهون جنبش دانشجویی ایران بود،امّا این‏ جنبش در جهت تحقق خواست‏های خود با فشارها و موانعی روبه‏رو شد که اوج این‏ فشارها را باید ماجرای حمله به کوی‏ دانشگاه تهران در 18 تیر 1378 و حادثه‏ی‏ دانشگاه خرم‏آباد در تابستان سال بعد از آن‏ دانست.از آن پس جنبش دانشجویی به دلیل‏ پرداخت هزینه‏های سنگین و نامساعد شدن‏ فضای سیاسی،از شدت و حرارت فعالیت‏های‏ خود کاست و تلاش کرد تا حوزه‏های‏ غیر سیاسی‏تری را برای پیشبرد اهداف خود دنبال کند.با این‏ همه،ایدئولوژی‏زدایی از جنبش‏ دانشجویی ایران که عده‏یی آن‏ را آفت این جنبش قملداد می‏کنند،باعث بازگشت جنبش‏ دانشجویی به ماهیت‏ آزادی‏طلبانه‏ی خود شده است، زیرا دانشجو به معنای جوینده‏ی‏ علم،رسالتی مقدس‏تر از پاس‏داشت حرمت آزادی تعقل‏ ندارد و چون این امکان فراهم‏ آید،دیگری نیازی به«جنبش دانشجویی» در قالب سیاسی و مبارزاتی آن نخواهد بود.

آزادی!ای خجسته آزادی‏ فرخنده بویّ و جاودان بادی‏ با نام تو می‏دمد گل بستان‏ با یاد تو می‏تپد دل شادی‏ هرچند تو را ندیده‏ام هرگز امّا دانم به از پریزادی‏ تا روی تو لحظه‏یی ببینم من‏ ای کاش ز رخ نقاب بگشادی‏ ای پیک خدا به سوی خلق او هم سوی خدا تو خلق را هادی‏ از توست و بس از تو شور شیرینی‏ از توست و بس از تو نقش فرهادی‏ از توست بنای لطف و زیبایی‏ از توست اساس مردی و رادی‏ آن‏جا که تو نیستی ندارد سود نه گریه و نه غریو و فریادی‏ تو دشمن ناروا و بیدادی‏ در هر جایی که پای بنهادی‏ آزادگی از تو نام می‏گیرد تو شیوه و رسم عشق بنهادی‏ هرجا که نئی اساس ویرانی‏ست‏ هرجا که تویی اساس آبادی‏ جان زنده به یاد دلگشای توست‏ آزادی!خجسته آزادی‏ ای کاش که تا بسر نیاید عمر از روی عزیز پرده بگشادی